

سخن سردبیر

از ادبیات بسیار گفته‌ایم و بسیار گفته‌اند. این که ادبیات چیست و چه پیامی دارد و تعاریفی از این دست را از بسیاری از بزرگان شرقی و غربی خوانده‌ایم و شنیده‌ایم. از این میان تنها اندکی از بزرگان از چشمه زلال و جاری ماندگاری نوشیده‌اند و نامشان تا همیشه چراغ راه بیداران است. رودکی، فردوسی، سنایی، نظامی، عطار، مولانا، سعدی، حافظ و صائب و بیدل از چراغداران معنویت و آگاهی و از بزرگان پارسی و پارسایی‌اند. اینان همه مولانای روزگار خویش بودند و از نعمت داشتن پیر و مربی نیز برخوردار. هریک شمسی با شکوه داشتند و خود شمسی برای دیگران شدند. شمسی در درون داشتند و نوری در برون.

درد بزرگ انسان امروز، به قول مولانا دور ماندن از اصل خویش است. نی وجودمان خالی نیست و تا خالی نباشی، صدای خوش نمی‌دهی. تنها صدای خوش‌آهنگ را باید از طبل تهی از خویش شنید و ما هنوز از خویش تهی نشده‌ایم و ما بی‌صدایانیم. خموشان و در خویش گرفتاران. اگرچه به نام و نسب و لقب و کتاب و جزوه و دفتر و دیوان برای خویش کسی باشیم اما تا بی‌صداییم، هیچ نیستیم. شمس را بیاییم و به دنبال پیر باشیم. به دنبال راهنما، الگو، کسی که خود را نبیند. کجایند باباهای ادب فارسی؟ بابا طاهرها و بابا افضل‌ها و بابا فغانی‌ها و کجاست فغان ما چونان نی مولانا؟

شمس در میان همین مردمی‌ست که هر روز می‌بینیم. راهنما هست اما ما دیگر از آن همه نخوت و خودخواهی در پی دارویی نیستیم. می‌گویند اگر شمس نبود مولانا همچنان بود. نه، نبود! شاید کسی بود همچون پدر و شگفتا که با وجود آن همه پیر و آن همه صوفی صافی و ناصاف در گرداگرد فرزندان مولانا، هیچ‌کدامشان مولانا نشدند

و هیچ‌پیری آن جرأت و جنم را که شمس در جان مولانا انداخت با خود همراه ندارد و نداشت.

شمس پیش از همه به مولانا از وقت و بی‌وقتی گفت و این که فرصت نیست. شاید همان حرفی را گفت که از پس قرن‌ها بیدل گفت:
من نمی‌گویم زیان کن یا به فکر سود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه هستی زود باش!

شمس تکبر و تبختر و نخوت را از مولانا گرفت و نشان داد که آزاده بودن و سبک سیر سفر کردن و در یک کلام «غریبانگی» یعنی چه!

شمس گفت مولانا را، که من وقت ندارم. به او قصه آموخت و در پیمانۀ قصه، پیمان‌های ازلی ریخت. شمس رفت و مولانا با هزار سؤال بزرگ، با هزار تشنگی ماند و دیگر نه لقب‌ها و عنوان‌های درشت او را می‌فریفت و نه گوشه‌گیری از خلق. می‌گویند مثنوی بعدها سروده آمد، اما من می‌گویم مثنوی هم نه به‌تمامی اگر - دست کم نیمی از آن - هدیۀ شمس بود به مولانا با تعلیم قصه و مولانا در این همه سال آن کتاب آسمانی را در ذهن و زبان خود پیراسته می‌کرد.

عرفان شمس عرفان ستیز بود نه گریز! چه مایه مظلوم بود مردی که گاه معلّم قرآن بود و گاه کارگری ساده و گاه پیری را گرفته به‌ارشاد! با همه فقر و نداری‌اش حامی بزرگ فقیران نیز بود. شمس را سفره‌های رنگارنگ نفریفت. روزی که در دکان روایی (کله‌پزی) او را شناختند و کمی آب کله‌پاچه را چرب کردند او گذاشت و رفت. شمس یعنی همین نداری‌ها و ساختن با همین نداشته‌ها که این‌ها دارایی بزرگ شمس بود و همین‌ها بود که آن جبروت و بزرگی‌ها و زرق و برق‌های ظاهری و دستارهای زربافت را به‌تمسخر گرفت.

و امروز شمس در کنار ماست، آتش در جان ما می‌زند اما ما چوب‌های تریم. ای خوشا آنانی که در اندرون خویش شمسی پنهان دارند.

عزیزا و بزرگا و استادا و دانشجویا و نورچشما!

این شماره از قند پارسی را به‌غنیمت فرصت و در سالی که متبرک است به‌نام مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی، پیش روی داری. این شماره شاید با شماره‌های

پیشین تفاوت‌هایی اندک داشته باشد، اما در ادامه همان رسالتی است که یاران ما داشتند و مرا و ما را نیز ارادتی است به آنان و به شما که در اصل، مایید و از مایید و ما نیز شماییم. به قول آن شاعر شیرین گفتار پارسی زبان معاصر:

چرا پنهان کنم دهلی سمرقند است در چشمم^۱

و باز به قول هم او که:

هلا ز پشت یلان هرچه هست این هاییم...

و در این کلام آخر چه مایه از اندوه و درد را می‌توان سراغ گرفت و تو اگر جانت با ادب و ادبیات آمیخته باشد این مایه از درد و اندوه را در این مصرع حس می‌کنی و در صدد کاری برمی‌آیی. کاری از همان جنس کار و فریادی از جنس همان فریاد که در نی مولانا بود. مگر نه این که مولانا در روزگار مغولان خونریز آنان را با کلام و فکر خویش مطیع ساخت و آتشی به جان جهانیان زد؟ و مگر امروز دوباره آن مغولان نیامده‌اند به بردن زبده‌ترین و زیباترین کالا در روز روشن. به بردن فرهنگ و زبان ما. دیروز پارسی و پارسایی را شبیخون زدند و امروز به قلع و قمع زبان پارسی و حتی اردو، اردو زده‌اند.

عزیزا و ارجمندا و مهربان‌تر از مهربانا!

مغولان همواره بوده‌اند و همواره شمشیر آخته‌اند، و آن قدر پیش‌آمده‌اند که گاه ما را نگاهبان برج و باروی خویش کرده‌اند. آیا به راستی آنان که کتاب‌ها و شرح‌های مولانا و عطار و حافظ و سعدی و بزرگان ما را از ما و فرهنگ ما دریغ کنند و آن را تحفه کسانی کنند که تنها مفهوم تذهیب و طلا را می‌فهمند، همان نگاهبانان برج و باروی مغولان مدرن نیستند؟

و دردا که زبان مولانا - این قند پارسی - که روزگاری ترنم طوطیانی چون امیر خسرو و حسن دهلوی و فیضی دکنی و بیدل و غالب بود، امروز در حال قالب تهی کردن است و شگفت‌تر آن که بزرگان ادب هیچ‌اندوه و دردی را حس نمی‌کنند و

۱. محمد علی معلم: "دهلی خراسان است در چشمم"، فصلنامه قند پارسی، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۸۴ ه.ش.

جایگاه و پایگاه زبان حافظ و مولانا و سعدی و بیدل را تا جایگاه یک زبان دست
چندم و فراموش شده پایین آورده‌اند! چرا؟

محمد اقبال امروز کیست؟ از بیدل به‌غالب رسیدیم و از غالب به‌اقبال! قبول! اما از
اقبال به‌کجا رسیدیم؟ آیا کدام شاعر، کدام ادیب، کدام بزرگمرد این عَلم افتاده را
برمی‌دارد و آتشی به‌جان‌های بی‌قرار شبه‌قاره می‌زند؟

اگر ما - من و تو - در پی حلّ این سؤال باشیم. اگر ما - من و تو - بدانیم که
ادبیات، همان ادب است و معلّمان ادبیات، همان معلّمان قرآن مجیدند، اگر ما - من و
تو - بدانیم که چون آهوانی معصوم، صید گرازان و شیرانیم، این‌سان راحت در
بی‌خیالی خویش نمی‌مانیم و در فکر گریزگاهی خواهیم بود. و از شما چه پنهان که ما
- من بی‌تو - نیز در این گناه شریکیم با تو. ما نیز بسیار بار فرصت‌های نایاب را از کف
دادیم و این مایه دردمندی و عشق را در جان نداشتیم. اما اینک فرصت جبران است؛
فرصت بیداری. مولانا آمده است با شمس. «مولانا شمس» باهم یکی شده، آمده است
با نی‌اش تا بدمد در جان‌مان و بیدارمان کند از این همه غفلت، از این همه دشمنی، از
این همه بی‌من و مایی، از این همه ندیدن این و آن، از این همه بالا رفتن از شأنه
یکدیگر. مرا و ما را و همه را می‌گویم، دیر است، دیر!

هند را دوبار بیش نیست که می‌بینم و شمار این‌همه روز ماندن من در هند، هنوز
به‌یک اربعین نرسیده است و هنوز این شراب نارس است و تلخ. مرا ببخشاید از این
همه تلخی و از این همه ناپختگی. آمده‌ام که شیرین شوم با شما و پخته شوم با شما و
با مولانا شمس!

خدایا از آن آتش که در جان شمس بود و در جان مولانا بود به‌جان ما پارسی‌زبانان
و به‌جان همه عاشقان بینداز و ما را باهم مهربان کن! به‌حقّ مولای پارسایان علی^(ع) و
به‌حقّ نی مولانا و مثنوی! آمین یا رب العالمین.

جمعه ۱۸ آبان ۱۳۸۶ هـ ش

همزمان با جشن هندوان (دیوالی)